

## به یاد مالک زارعیان

بگذار تا بگریم چون ابر در بهاران      کز سنگ ناله خیزد روز وداع یاران

آشنایی من با مالک زارعیان هم اندک بوده است و هم دیر هنگام. در سالهای اخیر و تا پیش از تابستان امسال که فرصتی برای آشنایی بیشتر با او پیش آمد؛ او را تنها در کنفرانس های بهاره فیزیک ماده چگال دیده بودم که در یکی از صندلی های همین سالن می نشست و در پایان هر سخنرانی کم و بیش سوالی می پرسید.

آخرین بار نیز او را در غروب یک روز جمعه در دانشگاه شریف دیدم وقتی که کنفرانس ابررسانایی به پایان رسیده بود و او و دانشجویانش همگی باهم - همچون گروهی از دوستان هم سطح، بی هیچ مرز و فاصله ای - مهبای بازگشت به زنجان می شدند. به خیال اینکه وقتی به شریف بیاید بارها و بارها او را خواهیم دید به خدا حافظی کوتاهی بسنده کردم. از کنارش که گذشتم هنوز مشغول جابجایی وسایل خود و دانشجویانش بود.

تابستان امسال فرصتی بود که با او بیشتر آشنا شوم. هر دوی ما عضو وابسته مرکز فیزیک نظری در ایتالیا بودیم و بعضی عصرها را می شد که به قدم زدن و گفتگو سپری کنیم. می دانستم که مالک یکی از بهترین فیزیکدانان ماده چگال در ایران است و می رود که در سطح بین المللی نیز جایگاه بایسته اش را پیدا کند. اگرچه تفاوت رشته هایمان مجالی برای گفتگوهای فنی باقی نمی گذاشت ولی می توانستیم از مسائل کلی فیزیک به خصوص آنچه که مربوط به آموزش و پژوهش در ایران است گفتگو کنیم.

روحیه آسان گیر و مداراگرا؛ منش آرام و کلام آهنگین او و خنده های شادی بخشش همه از او مصاحبی دلپذیر می ساخت که دوست داشتنی ساعت های مدید با او و در باره موضوعات گوناگون حرف بزنی. از دانشجویان و همکاران، از آموزش و پژوهش، از پرکردن فاصله بین ما و دنیای پیشرفته لاقدر در حرفه خودمان، از نسل قدیم و جدید فیزیک پیشگان ایران و جهان، و بالاخره از اجتماع و فرهنگ و زندگی.

هر از گاهی که به دریا می رفتیم؛ سرگرمی مالک این بود که عینک غواصی بزرگی به صورتش بزند تا بتواند همانطور که در سطح آب شناور است ماهی های رنگارنگ کف دریا را نگاه کند. یاد گرفته بود که کدام قسمت آب ماهی های خوشرنگ تر، کوچک تر و متنوع تری دارد. دست آخر ساعت ها می نشستیم تا غروب آفتاب را در دوردست های

دریا تماشا کنیم. در آن موقع حتی برای یک لحظه نیز گمان نمی کردیم که آفتاب زندگی یکی از ما دو نفر به همین زودی غروب خواهد کرد. برای مالک اما این نه غروبی آرام در پس یک روز طولانی بلکه فروافتادن ناگهانی آفتابی بود که به نیمه آسمان نیز نرسیده بود.

مرگ او دانشگاه تحصیلات تکمیلی زنجان را که سالهای دانشجویی؛ بالندگی و استادی اش را در آن سپری کرده است و دانشکده فیزیک دانشگاه شریف را که با اشتیاق آمدن او را انتظار می کشید به یکسان در بهت و اندوه فرو برده است. همکاران ما در شریف بخصوص نسل جوان آن که با مالک و کار او آشنایی بیشتری داشتند صمیمانه منتظر پیوستن او به عنوان یک دوست دلنشین و یک همکار دانشمند بودند. اکنون این آرزو به یک اندوه بی پایان و یک حسرت ابدی تبدیل شده است.

مثل هر انسان دیگری میراث او برای دوستان و نزدیکانش یادها و خاطرهای ماندگار است ولی به عنوان یک معلم و محقق که تراز نوینی را برای پژوهش برنهاده است او در قلب و ذهن دانشجویانش و نسل های بعدی که توسط آنها تربیت خواهند شد به زندگی ادامه خواهد داد و جاودانه خواهد شد. جاودانگی پاداشی است که به معلمی که عاشقانه دانشجویانش را راه برده است داده خواهد شد؛ جاودانگی پاداشی است که به معلمی که در دل بی پایان شب درس فردا را می نوشته است اعطا خواهد شد. مرگ مالک با دستانی مانده بر روی لپ تاپ و سری که بر روی شانه فرو افتاده است نمادی خواهد شد از زندگی فروتنانه معلمی در سرزمین ما، زندگی در عشق و تنهایی و در جستجوی بی پایان دانش و عطش آموختن همراه با رنج ها و آرزوهای بزرگ و با دلخوشی های کوچکی چون تماشای ماهیهای رنگارنگ در کف دریا.

وحید کریمی پور ۱۱ اسفندماه ۱۳۹۲